

منظومه «حدیث کسا» به گویش بختیاری *

سالمات محققان و ادیبان ایران و جهان در شناساندن بزرگان ادب پارسی و بررسی و تجزیه و تحلیل آثار ایشان قلم می‌زنند و عمر گرامی بر سر این کار شریف نهاده‌اند و می‌نهند. برخی از این بزرگواران به امر شناخت شاهنامه، شاهکار جاودانی و جهانی حماسه سرای توانای توس - فردوسی - پرداخته‌اند. جمعی در کنج تحقیق به پنج گنج نظامی رسیده‌اند. تنی چند در خلوتسرای پر اسرار عرفان و تصوف، به نغمه روح نواز نی مثنوی گوش‌جان سپرده‌اند.

بزرگان هم در پاسخ صلاهی شیخ اجل سعدی به سیر و گشت گلستان و بوستان رفته‌اند و یاران لسان‌الغیب - حافظ - گذر از کوچۀ رندان دارند. خلاصه سخن آنکه در فضای دلگشای گلستان ادب بر سر سر گلبنی، گل پیرایی مهربان و کارداران ایستاده، به دست لطف، گلهای را صفا می‌دهد. مرزاد دست این باغبانان و سرسبز باد چنین باغ و بوستان.

اما در بیرون فضای بهشتی این چمن - که رایحه دل‌انگیز گل‌هایش به اقصی نقاط عالم رسیده و مشام جان صاحب‌دلان را مغتر ساخته است - آن دور دستها، در بهنه دشت و بیابان و در میان دره‌های کوهساران هم گل‌های زیبایی می‌رویند که نه‌سایه سروی و شمشادی بر سر دارند و نه دست نواز شکر چمن آرای می‌پروردشان. می‌رویند و از شکاف سنگ و زمین سخت بیابان سر بر می‌کنند و چندان صبا می‌جاسوه می‌نمایند و اطراف خود را عطر آگین می‌سازند و بمد می‌پژمرند و می‌ریزند و بادی رحم خزان به تاراجشان می‌برد.

اینها، این گل‌های صحرایی - درمئل - شاعران محلی گوی زبان پارسی‌اند که به گویش زاد و بوم خویش شعر گفته‌اند و ترانه سروده‌اند و گمنام زیسته‌اند و گمنام رفته‌اند. البته می‌دانیم که آشنایی عامه مردم با اشعار این قبیل شاعران از حد ترانه‌ها و دوبیتی‌های محلی فراتر نمی‌رود. ولی باید دانست که کار شمرای محلی گوی تنها به دوبیتی‌گفتن محدود نبوده است و بسیاری کسان که در زمینه‌های دیگر نیز شعر گفته‌اند و خوب هم گفته‌اند. یکی

* این منظومه با عنوان «حدیث کسا به زبان لری از زبان ملا زلفعلی بختیاری» تاکنون پنج بار به نفع کتابفروشی صافی در اهواز چاپ شده است. مدیر کتابفروشی می‌گفت طبع این کتاب بر مبنای نسخه‌ای است به خط آقای بیگدلی که در سال ۱۳۱۷ خورشیدی کسی ابیات را روایت می‌کرده و او می‌نوشته. (بنده این نسخه را که با خط خوش‌نسخ کتابت شده نزد ایشان دیده‌ام) ابیات این منظومه را از چاپ دوم نقل کرده‌ام.

از این شاعران خوش قریحه ساده دل صمیمی «ملازلفعلی بختیاری، از تیره چهار لنگه آیل بختیاری است که درین مقاله از او و کار ارزنده اش «حدیث کساء» حدیث خواهیم کرد. از نام روستایی وار او بخوبی پیداست که مرد، مرد صحرا و بیابان و زاده کوهستان است، و از شعرش صفای درون و جوشش اندیشه اش را نیک می توان دریافت.

تنها مأخذی که می توان اطلاعاتی درباره شاعر منظومه بدست آورد کتاب «تاریخچه دو قرن اخیر شعرا و عرفای چهارمحال و بختیاری، تألیف سرهنگه ابوالفتح اوژن بختیاری است. مطالبی که راجع به ملازلفعلی آمده اندک است ولی مفتم. مؤلف، با وجود اینکه خود بختیاری و به تعبیری هم ولایتی شاعر می باشد اظهار می دارد که نتوانسته بیش از این آگاهی از احوال ملازلفعلی فراهم سازد. اینک آنچه مؤلف محترم در کتاب خود نوشته می آوریم:

«مجرم - اسمش ذوالفعلی (چنین است در متن کتاب) از اهالی قریه کران (۱) من قراه میزدج (۲) چهارمحال بوده است. این شخص در اواسط نیمه دویم قرن سیزدهم متولد گردیده و تقریباً سی سال قبل (سال تألیف کتاب ۱۳۳۲ شمسی است) یعنی در حدود سنه ۱۳۴۰ هجری قمری ذیای فانی را وداع گفته است. از نواخ شعرای آن دیار بشمار می آید و قسمتی از اشعار و درر افکار او هم که غالباً به زبان لری سروده شده بطبع رسیده است (۳) الحق حیقم آمده نام این شاعر فقید را در این مجموعه بعلت آنکه شمر فارسی از او بدست نیامده

۱- کران Koran از توابع میزدج. راه آن جاده خاکی که از شهر کرد به فارسان و از فارسان به کران می رود. البته راهی هم هست که نرسیده به فارسان از این بخش جدا شده به کران می رسد. دهات مجاور بجز فارسان: پردنجان - ده چشمه - کرجان. تعداد جمعیت ۱۶۴۶، تعداد خانواده ۳۳۰. موقعیت: جلگه ای. فاصله تا بزرگترین جاده: ۳ کیلومتر. دارای مسجد، دبستان، انجمن ده، شرکت تعاونی، کدخدای، صندوق پست، آسیای آرد، تهیه و تعمیر کفش، نجاری، آهنگری، چراغ سازی و تعمیر، خرده فروشی، قصابی، حمام، غسالخانه. آب زراعی آن از رودخانه... (فرهنگه آبادیهای کشور از انتشارات مرکز آمار ایران، جلد بیست و پنجم، فرمانداریهای کل بختیاری و چهارمحال). یادداشت دوست ارجمند آقای نوریان.

۲- بخش میزدج یکی از بخش های شهر کرد (است). فرهنگه آبادیهای کشور.

مشفق شاعر بختیاری گفته است:

خواهسی از دانشی محال اربمه باشد کجا

هست آن لار و کیار و میزدج با گندمان

مرکز شعر و سخن دانی و دانش بوده است

قهفرخ، سامان، بروجن شهر کرد و جوقنقان

(یادداشت آقای رستم حبیبی دانشجوی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه

جندی شاپور).

۳- منظور همین منظومه «حدیث کساء» است.

است از قلم بیندازم و با وجودی که کوشش فراوان نمودم که قطعه‌ای از شعر فارسی معمولی او را بدست آورم موفق نشدم مع هذا بذکر نامش مبادرت کردم و دوسه بیت از قصیده توحیدیه او را که بزبان لری است و چون ناصر خسرو علوی و سایر شعرای متقدم با خدای عالم و آدم در مقام چون و چرا برآمده است من باب نمونه یاد آور شدم» (۱) پس از این عبارات، سه بیت اول «حدیث کسا» را نقل می‌کند و به شعر فارسی برمیگرداند.

این منظومه ۱۳۲ بیتی که مؤلف مزبور از آن به «قصیده توحیدیه» یاد کرد به نسام و حدیث کسا، تا این تاریخ پنج بار در قطع جیبی طبع و منتشر شده. در تحقیقاتی که بعمل آمد معلوم نشد این نام را ناظم خود بر اشعارش نهاده یا بعدها دیگران چنین کرده‌اند. در هر دو صورت عنوان کتاب را با ملاحظه کاری برگزیده‌اند و به تعبیری روشنتر باید گفت صاحب اشعار ظاهر آخواسته است با گزینش چنین عنوانی پرده‌ای بر سر گفتار ناهنجار و اعتراضات تند خویش بپوشاند و در پناه این پرده و کسای محترم خود را از شر تهمت کفر و زندق رهانده باشد. درست است که قسمتی از این منظومه به بیان حدیث شریف کسا اختصاص دارد اما آنچه منظومه را در میان بختیارها و آشنایان به گویش بختیاری و خوزستانی معروف ساخته بخش نخستین کتاب است که شاعر با انگاره‌های طبع ساده روستائی خویش، زبان به چون و چرا با خالق بی‌چون می‌گشاید و به قول مولانا هیچ آدایی و تریبی نمی‌جوید و هر چه دل تنگش خواسته می‌گوید.

خرده گرفتن بر نظام دستگاه هستی و چون و چرا کردن با پروردگار، در ادب کهن پارسی سابقه دارد که بحث درباره آن از حوصله این گفتار بیرون است همین‌قدر اشاره می‌کنیم که درس خواندگان نمونه‌هایی از این گونه سخنان را در دو بیت‌های با باطاهر و رباعیات حکیم عمر خیام و در متون عرفانی پیش از همه در آثار منظوم عطار دیده و خوانده‌اند...

اینکه به سراغ «حدیث کسا» می‌آید و به قول مولانا هیچ آدایی و تریبی نمی‌جوید و هر چه دل تنگش خواسته می‌گوید:

الف. حدیث چون و چرا می‌شاعر با خداوند خویش.

ب. حدیث کسا.

ج. حدیث آرزوی مندی شاعر.

سرآغاز سخن «مجرم» ستایشی است از خداوند متعال. می‌گوید:

ای که از اصل بد و نیک هور (۲) خت (۳) داری

پس رده عیب مکن پاره که خت ستاری

از بیت دوم تا چهارم همه اعتراض و گله است. اعتراض بر آفرینش شیطان، دزد ایمان بندگان حق، گله و شکایت از اینکه پروردگار جانب شیطان را عزیز می‌دارد و از احوال می‌کند.

۱- تاریخچه دو قرن اخیر شعرا و عرفای چهارمحال و بختیاری ص ۱۸۴-۱۸۵

۲- هور havar : خبر.

۳- خت xot ! خودت، خود تو.

لطف این قسمت از کتاب در سادگی طبع، بی‌پروائی شاعر در بیان اعتراض و در عین حال صفا و صداقت و شهامت او در گله‌گزاری است. شاعر ما در این ابیات، گویی خداوند را بلا تشبیه - خان مقتدری پنداشته - که شریک دزد و رفیق قافله است و دورادور هوای دزدان و راهزنان محل را دارد و خویشان را رعیت غارت شده‌ای. منتها رعیتی جسور و بی‌باک که حرفش را می‌زند و لوجان بر سر این کار بگذارد.

هو (۱) که از جون گذره حرف بدئی گی خیلی

مو که دونم تو کشیم سی چه نکم شر کاری (۲)

و این بیت سخن سعدی را فریاد می‌آورد که گفت: هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید.

در بیتهای بعد مسأله آفرینش شیطان و ایمان دزدی او را مطرح می‌کند و می‌گوید: در بیابان جهان هستی، بندگان کاروانی به سوی تو ره می‌سپزند. هفتاد و دو راه مختلف در نظرشان پیدا می‌شود. هر گروه از راهی به کعبه مقصودشان - که تویی - روی آورده اند ولی تو دزد عیار خود - شیطان را - بر سر هر هفتاد و دو راه می‌فرستی که راه برایشان بیند. دزد تو با اینکه یک تن بیش نیست بر سر هر هفتاد و دو راه ظاهر می‌شود و راه بر گذریان می‌گیرد و کالای «ایمان» از ایشان می‌ستاند. آن وقت تولر بیچاره و بدبخت را به دزدی متهم و رسوای خلق می‌کنی حال آنکه دزد شهر و ولایت از آن خودت است. دزدلر اگر دزدی بکند چهار تا بز و بزغاله می‌دزدد یا نصف شب مقداری پشم ریسیده را می‌برد. اما این دزد تو مثل گرگ‌ها را به اعمال خیر مردم هجوم می‌آورد و به حیله و دستان در دهان مار می‌رود تا به باغ بهشت درآید و آدم را اغوا کند:

به بیابون تو هفتاد و دو ره پیدا هد

سی چه ی دز من هفتاد و دو ره واداری

به همسی ی نفریس می ز نه هفتاد و دو ره

لر بد نوم کخسی دز و لات خست داری

دز لر ی خر گاوی (۳) بسدزه و در من مال

دین ایمون (۴) ، دزت می دزه از بد کاری .

دز لر چار بز بی (۵) می دزه اما دز تو

می زنه و در عمل خیسر چه گرگ هاری

۱- ۲: آن که از جان خود دست بشوید سخنان درشت و حرفهای ناسزا بسیار می‌گوید.

حال که می‌دانم مرا خواهی کشت چرا نگویم که کار تو همه شر آفریدن است .

۳- ۴، کسره اضافه بدل از واو عطف است: خر و گاوی ، دین و ایمون.

۵- کسره اضافه بدل از واو عطف است: بز و بی بز و بزغاله .

نصم شو دز لسی ئسی بر نیمن رشتن

ای دز بد عملت رهند بد هون ماری

اعتراض دوم بر سر مسأله بیرون راندن آدم از بهشت است. در اینجا شاعر، آدم ابوالبشر را به سیمای باغبانی تصویر می‌کند که گرفتار بهانه جوئیهای اربابی سختگیر می‌باشد. از یک طرف این باغبان بیچاره حق استفاده از میوه‌های باغ را ندارد و از سوی باید دائماً مواظب دزدی قهار باشد که هر لحظه می‌خواهد از دیوار باغ بدرود بیاید و چیزی بدزدد.

بو نه جسی که کنی آدم وا در ز بهشت ار که بد بید به بهشت گندم سی چه کاری

باغون و ر من باغ میوه باغس نخوره

شهادالله تو باغون خوو بی واداری

او که دزی کنه و ر باغ نسق کن تو دزه

دزه ول می کنی و لچ تو به باغون داری

او که دزی کنی و ر خت همه خلق واسه نترن

تو بهشت خت زو دز نتری واداری

معنی ابیات چنین است:

بهانه جوئی کردی که آدم را از بهشت بیرون کنی مسأله خوردن گندم را عنوان کردی بسیار خوب، اگر گندم بد بود برای چه خودت در بهشت گندم می‌کاری؟
خدا یا مگر ممکن است باغبانی زحمت باغی را متحمل شود ولی حق خوردن میوه باغش را نداشته باشد؟ تو چنین فرمانی می‌دهی.

آفرین، الحق که خوب باغبان نگهداری می‌کنی!

باغبان بیچاره را چه گناه؟ آن دزد که در باغ تو دزدی کرده است او را بگیر و مجازات کن، دزد را عمداً در باغ آزاد می‌گذاری، پس بگو که با باغبان لچ داری.
آن دزد که پیش رویت دزدی می‌کند (شیطان را می‌گویم) تمام مردم از عهده جلودگیری او بر نمی‌آیند.

تو ساحت بهشت خویش را از دستبرد آن دزد نگه نمی‌توانی داشت؟

طرد شیطان از درگاه الهی و روی آوردن این دزد به عالم خاکی از نظر ملائذلفعلی

حکمتی دارد، می‌گوید:

کرد دزی بیهشت تو گرهد از دستت به زمین زید سراغس به قرون خت داری

توفرشنی به زمین رهنه سی صرفه کار ار نداشتی دزدی جندم همه بید بیکاری

ابلیس لعین در بهشت دزدی نمود و از ترس عقوبت تو فرار کرد و به زمین آمد. به

قرآن سوگند اینجا هم سراغ او داری و میدانی کجاست، پس چرا دستگیرش نمی‌کنی؟

ولی نه، تو این دزد ایمان دزد را برای صرفه کار خودت به زمین فرستاده‌ای چه اگر

این دزد نمی‌بود که ایمان مؤمنان بدزدد و خلق ترا به گناهکاری وا دارد همه بندگان پاک و

معصوم و با ایمان می‌زیستند و در آن جهان به پاداش، بهشت می‌یافتند. در آن صورت جهنم، بی‌مصرف و بی‌کار می‌ماند.

شاعر روستایی ما قرآن هم خوانده است و به‌زعم خود معانی کلمات آسمانی کتاب مجید را تأویل و تفسیر می‌کند. او با توجه به آیات شریفه‌ای که در آنها کلمه «مکر» آمده خطایی جسارت‌آمیز و دوزاخ ادب شرعی با قادر یکتا دارد:

به قرونّت و مکروا، خواندم و جروا ت دارم

دیه حاشا نتری کرد که تو مکاری

خدایا! در قرآن مجید تو «مکروا» خواندم، از مکر سخن رفته است. اکنون با تو دعوا دارم. دیگر حاشا نتوانی کرد که تو مکار هستی چه، از زبان خودت شنیده‌ام و قرآن گواه مدعای من است.

انتقام از شیطان و تصور اینکه شاید روزی این‌دزد بدکار را بچنگ آورد لحظه‌ای اندیشه «مجرم» را آرام نمی‌گذارد. رو بخدا آورده می‌گوید:

راست می‌گی که به او تو بدی نیخیس دیه ؟

بدری و در دست به ایما تو مدار هیچ کاری

هو که از روز ازل در بدر ایمان بگرد

ار مو نوم که کشی غیرت و جانبداری

راست می‌گویی که با شیطان بدی و دیگر او را نمی‌خواهی؟ اگر چنین است او را بدست ما بسپار. ببین که چه پروزگارش خواهیم آورد.

اما چه فایده، من می‌دانم این شیطان که از روز ازل ما را در بدر و آواره کرد در حمایت توست و از او جانبداری می‌کنی.

باز دل دردمندش قرار نمی‌گیرد و داضی نمی‌شود که به همین سادگی از دشمن دیرینه دست بردارد. می‌گوید نو مید نباید بود سرانجام روزی این‌دزد به دست فرزندان آدم گرفتار خواهد شد. در اینجا منظره روز گرفتاری احتمالی شیطان بدست آدمیان را ترسیم می‌کند: عرب، شیطان را می‌کشد و پس از کشتن جسدش را به آتش می‌سوزاند. اصفهانها و ترکها، رویاروی زشت‌ترین و رکیک‌ترین دشنامها را نثار این دزد بدکار ازل و ابد می‌کنند (۱). شوشتریان و دزفولیان او را در میان کوچه پس‌کوچه‌های تنگ شهر خود محاصره می‌کنند و آنقدر بر سر رویش می‌کوبند که مانند ماری بخود می‌پیچد.

شاعر لر می‌داند که کمینگاه شیطان سینه انسان است. اینک با دزد همسایه دیوار به دیوار شده. نه، اصلا دزد، خانگی و دشمن درون است. چه باید کرد؟ خانه تن را باید بر سرش ویران ساخت یا دیوار سینه را شکافت و دزد را غافلگیر کرد؟

اما زود متوجه می‌شود که این راه چاره نیست. چه، دست‌زدن به این کار خودکشی

۱ - این دشنامها در ابیات ۲۱، ۲۲ و ۲۳ آمده که به‌علت رکاکت لفظ حذف شد.

کسانی که مایل باشند این بیتها را بخوانند به اصل کتاب مراجعه بفرمایند.

است و مرگه در پی دارد و جزای چنین کسی آتش دوزخ خواهد بود.

ره تو دادی به من سینم و ریشم کندی (۱)

باز می گی مو بدم واس چه زبونی داری

سینم از پاره کنم میرم او می ره به در

مو خشم از بکشم باز عدول وام داری

می کنی حکم خت ، کشته برینش جندم

یو خم بو که کشم باز طلب زم داری

خدایا! تو این شیطان را در سینۀ من جادادی و مرا بدبخت کردی. باز بمن می گویی

تو بدی؟ عجب زبانی داری!؟

برای دستگیری این دزد سینه نشین اگر سینه ام را پاره کنم من میمیرم و شیطان دزد فرار خواهد کرد. اگر به این ترتیب خودم را بکشم باز تو با من دشمنی خواهی کرد و طلبکاری.

چون از دست شر این شیطان خود را بکشم تا رهاشوم حکم خواهی کرد که این بنده خودکشی کرده او را به جهنم ببری. این می شود که من از سرجان خود بگذرم و خود را بکشم باز تو طلبکار من باشی؟

از این پس گریبان شیطان را - که حریف او نشده - رها می سازد و بموضوع بهشت و دوزخ می پردازد. طرفه آنکه در این بینها ضمن کلام اعتراض آمیز خویش، بر صاحب سرای و باغ بهشت که خالی خواهد ماند دل می سوزاند. لری که وصف باغ بهشت و حور و قصور آن را شنیده است به قرینه زندگانی این جهانی بشر، می پندارد که باید خداوند این باغ و سرای در احداث چنین مکانی هزینه بسیار سنگینی متحمل شده باشد. می اندیشد که با اعمال و رفتار آدمیان از یکسو و حساب و کتاب دقیق خداوند در ثواب و مقاب بندگان از سوی دیگر، هیچکس به این باغها و کاخهای بهشتی راه نخواهد یافت:

ای قدر خرج تو بید باغ بهشت کردی راست

از چنونه به خدا نی ره منس او یاری

بی گنه نید تو دونید قیمت سی چیت

خلقت نی خو به افتو همنه وا داری

تو بنه دل ز بهشت ما همه می ریم جندم

بتر از دوزخ و جندم دیه جایی داری؟

هو که دادی تو در ایما همه مندن سی خت

نه که جرت همه هدسی دوسه گز چلواری؟

«ناتمام»